



بررسی عناصر غم غربت در شعر ایلیا ابوماضی*

محمودرضا توکلی محمدی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه قم

محسن قربانی حسارودی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی

چکیده

نوستالژی یا غم غربت Nostalgia عبارت است از حس دلتنگی انسان‌ها نسبت به وطن و گذشته و حسرت خوردن بر شرایط پیشین که در حال حاضر شاعر، حالتی آرمانی به خود گرفته. روانشناسان، نوستالژی را یک حالت هیجانی انگیزشی پیچیده می‌دانند که گاهی در غمگینی و تمایل بازگشت به وطن و گاهی در درماندگی ناشی از تفکر در مورد آن (وطن یا منزل) نمود می‌یابد. اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فقر، مهاجرت و دوری از وطن در ایجاد این حس تأثیر به‌سزایی دارد. مقاله حاضر سعی بر آن داشت تا به روش توصیفی تحلیلی، و با مطالعه دیوان شاعر، به بررسی غم غربت در آثار ابوماضی پرداخته و ابعاد شخصیتی و افکار وی را در ارتباط با این موضوع مورد مطالعه قرار دهد. نتایج حاصله حاکی از آن بود که حس نوستالژی در آثار ایلیا ابوماضی شاعر معاصر لبنانی نمود بالایی دارد. دوری از وطن، خاطرات خوش دوران کودکی و جوانی، احساس تنهایی در جامعه، دوری از معشوقه و نفرت از استبداد داخلی و استعمار خارجی از مهمترین عوامل بروز احساس غربت در ابو ماضی به‌شمار می‌رود. غربت مکانی، غربت زمانی، غربت اجتماعی، غربت روحی، غربت عاطفی و در نهایت غربت سیاسی، از جمله نموده‌های نوستالژیک بود که در اشعار شاعر مورد مطالعه قرار گرفت. تأثیر پذیری شاعر از شرایط محیطی و ویژگی‌های خاص شخصیتی در بروز عناصر نوستالژیک در شعر ابو ماضی، از مهم‌ترین نتایج به دست آمده از پژوهش حاضر به‌شمار می‌رود.

واژه‌های کلیدی: غم غربت، ایلیا ابو ماضی، شعر معاصر عربی، دوری از وطن.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲۳.

مقدمه

نوستالژی اگرچه اکنون به‌عنوان پدیده‌ای در دنیای «ادبیات» رخ نموده و مورد بررسی قرار می‌گیرد، اما در اصل یک اصطلاح «پزشکی» و متعلق به علم «روانشناسی» بوده و به حالتی از درماندگی یا نوعی از اختلال و نابسامانی فکری اطلاق می‌گردد که به علت جدایی احتمالی یا واقعی از محیطی که شخص به آن خو گرفته و عادت کرده است، به وجود می‌آید. «به عبارت دیگر نوستالژی یک حالت هیجانی، انگیزشی و شناختی پیچیده است که حاکی از غمگینی، تمایل بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر درباره‌ی خانه است و واکنش‌هایی در مقابل جدایی از افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا را نیز در برمی‌گیرد (روشنفکر و اسماعیلی، ۱۳۹۳: ۳۰). جلوه‌های نوستالژیک قرن‌هاست درون‌مایه آثار ادبی بسیاری را به خود اختصاص داده است. Nostalgia واژه‌ای فرانسوی است که از دو کلمه یونانی nostos به معنای «برگشت به خانه» و Algia به معنای «درد و رنج» گرفته شده است. این اصطلاح به معنای «دل‌تنگی از دوری از میهن و درد دوری از وطن» (زمردیان، ۱۳۷۳: ذیل واژه) و «فراق، درد دوری، درد جدایی، احساس غربت، غم غربت، حسرت گذشته، آرزوی گذشته» (آریانپور، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۹-۳۵) آمده است. می‌توان گفت: نوستالژی حسرت از دست رفته‌ها و شکایت از زمان حال در تقابل با گذشته است. از عوامل ایجاد نوستالژی در فرد می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزی که باعث گریستن و مرثیه خواندن می‌شود. ۲. حسرت و تبعید. ۳. حسرت بر گذشته که عامل گله و شکایت از اوضاع زمان می‌گردد. این مسئله ناشی از آن است که شاعر در دوره پیشین در شادکامی می‌زیسته است. ۴. یادآوری خاطرات دوران کودکی و نوجوانی و... ۵. غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ و سایر مواردی که جنبه روحی و روانی دارد. (ر.ک: شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۲ و بعد).

سؤال‌های تحقیق

پژوهش حاضر به بررسی جلوه‌های نوستالژیک در اشعار «ایلیا ابو ماضی» اختصاص داشته و در این راستا تلاش دارد تا به دو سؤال زیر پاسخ دهد:

۱. ورود درون‌مایه‌های نوستالژیک در دیوان ابو ماضی بر چه اصلی استوار است؟

۲. بارقه‌های نوستالژیک در شعر ابو ماضی کدام است؟

فرضیه‌های تحقیق نیز بدین گونه بیان می‌شود:

۱. ابو ماضی با توجه به شرایط خاص زندگی خود، به سمت و سویی در جریان شعری خویش تمایل دارد که خواسته یا ناخواسته باعث ورود مضامین نوستالژیک به شعر وی شده و اشعاری که در این زمینه سروده، دارای احساسی عمیق و صدق عاطفه است.
۲. با توجه به شرایط زندگی شاعر و جهان بینی خاص وی، غربت مکانی، غربت زمانی، غربت اجتماعی، غربت روحی، غربت عاطفی و در نهایت غربت سیاسی، از جمله جلوه‌های نوستالژیکی است که وجود آن‌ها در شعر ابو ماضی قابل پیش‌بینی است.

هدف تحقیق و ضرورت آن

هدف از این تحقیق پرداختن به بُعد نوستالژیک اشعار ایلیا ابو ماضی است. با توجه به مطالعات صورت گرفته توسط نگارندگان، این موضوع تا به حال مورد بررسی قرار نگرفته و امید است پژوهش حاضر به عنوان گام نخست در این زمینه، راه را برای سایر پژوهشگران در پرداختن به جنبه‌های مختلف و ابعاد گوناگون مرتبط با پدیده‌های نوستالژیک در آثار ابو ماضی هموار سازد.

پیشینه پژوهش

ایلیا ابو ماضی از جمله شاعران معاصر عرب است که اشعار و آثارش موضوع تحقیق بسیاری از پژوهشگران و محققان قرار گرفته؛ برخی از این پژوهش‌ها عبارت‌اند از: مقاله «بررسی تطبیقی غم و شادی در شعر اخوان ثالث و ایلیا ابوماضی» (جواد دهقانیان و فضل‌الله

میرقادری، ادبیات تطبیقی دانشکده علوم انسانی دانشگاه شهیدباهنر کرمان، سال سوم، شماره ۵، زمستان ۱۳۹۰). «بینامتنیت قرآنی در شعر ایلیا ابو ماضی» (قاسم مختاری و سمیه ماستری فراهانی، دو فصلنامه پژوهش های قرآنی در ادبیات، سال اول، شماره ۱، ۱۳۹۳). «جلوه های ادبیات پایداری در شعر ایلیا ابو ماضی» (بهجت السادات حجازی و فائزه رحیمی، فصلنامه لسان مبین، سال دوم، دوره دوم، ۱۳۸۹). «جلوه های تأمل در آثار ایلیا ابو ماضی» (سید فضل الله میرقادری، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۷، دوره ۱۵۰، ۱۳۸۷). «جلوه رمانتیسیم مثبت در آثار سهراب سپهری و ایلیا ابو ماضی» (کبری روشنفکر، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی، سال چهارم، شماره ۱۳، ۱۳۸۶). «التخصص الشعرية في ديوان ايليا ابو ماضي» (صادق فتحی دهکردی و شلیر فتحی، مجله بحوث فی اللغة العربية وآدابها، شماره ۵، ۱۳۹۰). هر کدام از این مقاله ها، از جنبه ای خاص به بررسی آثار ابو ماضی پرداخته اند، ولی همچنان که از اسم این پژوهش ها مشخص است، هیچ کدام به بررسی عناصر نوستالژیک در شعر ابوماضی اختصاص ندارد. همین امر عامل اصلی در نگارش پژوهش حاضر به شمار می رود.

زندگی نامه ایلیا ابو ماضی

ایلیا ابوماضی در سال ۱۸۸۹م در روستای «محدیثه» در شمال لبنان متولد شد. تحصیل علم را از مدرسه کوچک روستا آغاز کرد، اما در سال ۱۹۰۲م در پی اوضاع نابسامان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از کشور خود مهاجرت کرد. ابتدا به اسکندریه رفت و در آنجا به فراگیری علوم نحوی پرداخت و در سال ۱۹۱۱م اولین دیوان خود «تذکار الماضی» را منتشر نمود (فاخوری، ۱۳۸۰: ۵۲۵). با این وجود مصر زمینه پیشرفت او را تا آنجا که خود مشتاق بود، فراهم نیاورد؛ از این رو به آمریکا رفت. «شاعران مهجر» حرکت خروشان را علیه سبک های کهن زبان شعر برپا کردند و برای بیان اندیشه های خود پرچم نوگرایی در ادبیات عربی را با توجه به آموزه های مکتب رمانتیسیم حل نمودند» (معوش، ۱۹۹۷: ۲۷). او در نیویورک به ادبیات و روزنامه نگاری روی آورد و سردبیری «مجله

العرب» و سپس «مرآة الغرب» به او واگذار شد. وی در تأسیس «الرابطة القلمیة» نقش بسزایی داشت و شاعر مشهور این انجمن بود. ایلیا ابوماضی عمر خود را در شعر و روزنامه نگاری صرف کرد و در سال ۱۹۵۷م درگذشت. تذکار الماضی، دیوان ایلیا ابوماضی، الجداول، الخمائل و... از جمله آثار وی است. ابو ماضی از سال (۱۹۱۱م) به موضوعات سیاسی و وطنی روی آورد و در مسیر آزادی لبنان از چنگال استبداد و استعمار و آزادی دیگر کشورهای عربی قدم برداشت، تا جایی که درونمایه بسیاری از اشعارش را همین مبانی و مضامین تشکیل می دهد. کاظم حطیط او را چنین توصیف می کند: «او لبنان را با تمام وجود دوست داشت. با عشق به زبان و ادب عربی زندگی می کرد و برای پیشرفت کشورهای عربی و لبنان، فراوان مبارزه می کرد. فردی انسان گرا و انسان دوست و خیرخواه اجتماع بود» (حطیط، ۱۹۸۷: ۳۷۴).

بررسی جلوه‌های نوستالژیک در دیوان ایلیا ابوماضی

ایلیا ابو ماضی گرچه سال‌های فراوانی از زندگی خویش را در غرب گذرانده بود اما مشرق زمین و به ویژه وطن، در نزد او از جایگاه و قداست والایی برخوردار بود. شاعر در اشعار خود به این موضوع به صورت گسترده اشاره نموده و به این درک واقعی رسیده که هیچ سرزمینی با هر نوع امکانات، با محل تولد شاعر که خاطرات دوران کودکی و جوانی خود را در آنجا گذرانده، نمی تواند قابل قیاس باشد. در این مقاله تلاش شده تا درون مایه‌های نوستالژیک دیوان ابو ماضی مورد بررسی قرار گیرد. بر این اساس بارقه‌های نوستالژیک در دیوان وی به غربت مکانی، غربت زمانی، غربت اجتماعی، غربت روحی، غربت عاطفی و در نهایت غربت سیاسی تقسیم بندی شده و در ذیل هر کدام نیز تقسیم بندی‌های جزئی تری انجام شده و با ارائه نمونه اشعاری از شاعر، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت.

۱. غربت مکانی

در برخی موارد با اینکه شاعر در میهن و در میان هموطنان خود زندگی می کند، خود را غریب و بیگانه تصور می نماید. این امر می تواند به عدم رضایت شاعر از شرایط سیاسی اجتماعی حاکم بر جامعه نشأت گیرد و نیز می تواند ناشی از عدم رضایت شاعر از فرهنگ حاکم بر جامعه باشد. «البته این امر، خیلی عجیب و پیچیده نیست، زیرا انسان هرگاه احساس کند که جامعه در گفتار و رفتار با او همراه نیست و سعی دارد تا محیطی خفقان آور را بر وی تحمیل کند، تلاش می نماید تا خود را از آن شرایط نجات داده و رها سازد» (یداللهی و اصلانی، ۱۳۹۲: ۳۱۰). گاهی نیز شاعر به خاطر زندگی در خارج از وطن خویش، آرزوی بازگشت به وطن را دارد. در هر صورت، این امر باعث روی آوردن شاعر به بیان مضامینی در شعر خود می گردد که از آن به «غربت مکانی» یاد می شود. در بحث غربت مکانی در اشعار ابو ماضی، مضامینی مانند عشق به وطن، ایستادن بر اطلال و توشه مهاجران مورد بررسی قرار می گیرد:

۱-۱. عشق به وطن

شاعر از عشق درون خود که مانند آتش زیر خاکستر است، سخن می گوید و بیان می دارد که شیفته آوازخوانان نمی شود، بلکه دلباخته و عاشق وطن خویش است و بر آن هزار درود می فرستد. همه موجودات در این دنیا سرانجامشان نابودی است بجز عشق و علاقه وی به سوریه:

«مِثْلَمَا يُكْمِنُ اللَّظَىٰ فِي الرَّمَادِ هَكَذَا الْحُبُّ كَامِنٌ فِي فُؤَادِي
لَسْتُ مُغْرِي بِشَادِنٍ أَوْ شَادٍ أَنَا صَابٌ مُتَيْمٌ بِلَادِي
يَا بِلَادِي عَلَيْكَ أَلْفُ تَحِيَّةٍ
كُلُّ شَيْءٍ فِي هَذِهِ الْكَائِنَاتِ مِنْ جَمَادٍ وَعَالِمٍ وَنَبَاتٍ
وَقَدِيمٍ وَحَاضِرٍ أَوْ آتٍ صَائِرٌ لِلزَّوَالِ أَوْ لِلْمَمَاتِ
غَيْرُ شَوْقِي إِلَيْكَ يَا سُورِيَّةَ»

(ابوماضی، الادیوان، ج ۲: ۲۶۲-۲۶۱).

شاعر با گذر از باغ‌ها و شنیدن صدای پرندگان آوازخوان و نوشیدن از آب نیل، بیان می‌دارد که نه باغ-های غربت، نه پرندگان، نه شکوفه‌ها، نه رود نیل و نه آب آن، هیچکدام مانند وطنم نمی‌شوند:

«إِنِّي مَرَرْتُ عَلَى الرِّيَاضِ الْحَالِيَةِ وَسَمِعْتُ أَنْعَامَ الطَّيْرِ الشَّادِيَةِ
فَطَرِبْتُ، لَكِنَّ لَمْ يُحِبِّ فَوَادِيَهُ كَطَيُّورِ أَرْضِي أَوْ زَهْوَرِ بِلَادِي
وَشَرِبْتُ مَاءَ النَّيْلِ شَيْخِ الْأَنْهَرِ فَكَأَنِّي قَدْ ذُقْتُ مَاءَ الْكَوْثَرِ
نَهْرُ تَبَارَكَ مِنْ قَدِيمِ الْأَعْصَرِ عَذْبٌ، وَ لَكِنَّ لَا كَمَاءِ بِلَادِي»

(همان، ج ۳: ۸۳۹).

او در پاسخ به دوستانش که زیباترین‌ها، نزدیکترین‌ها هستند، ابراز می‌دارد که وطنش زیباترین مکان و بهترین‌هاست و با برکت است و آرزو و شوق دیدار آن را دارد. حتی اگر بیابان بی‌آب و علف و خالی از سکنه باشد، باز هم آن را دوست می‌دارد:

«قَالُوا: أَلَيْسَ الْحُسْنُ فِي كُلِّ الدِّي فَعَلَى مَا لَمْ تَمْدَحْ سِوَاهَا مَوْطِنَا
فَأَجِبْتُهُمْ إِنِّي أَحِبُّ الْأَحْسَنَا أَبَدًا، وَأَحْسَنُ مَا رَأَيْتُ بِلَادِي
قَالُوا: رَأَيْنَاهَا فَلَمْ نَرَ طَيِّبًا وَ لِي صَبَا وَالْجَمَالَ مَعَ الصَّبَا
فَأَجِبْتُهُمْ: لِيَتَكُنْ بِلَادِي سَبَسَبَا فَقَرًّا، فَلَسْتُ أُحِبُّ غَيْرَ بِلَادِي»

(همان، ج ۳: ۸۴۰).

شاعر اعتقاد دارد که مهاجران وطن خود را فراموش نمی‌کنند و پرسیدن از وطن قلب را اندوهگین می‌کند. برای وی خانه‌های سوریه، دوست داشتنی‌ترین، کوه‌های لبنان، عزیزترین و مردمانش، گرامی‌ترین هستند. او حاضر است جانش را فدای آن مردمان کند و حتی لحظه مرگ هم چشمش آرزوی دیدار وطن و سر مه کشیدن با خاک آن را دارد:

«قَالَتْ: أَيْنَسَى النَّازِحُونَ بِلَادَهُمْ؟ مَا هَاجَ حُزْنَ الْقَلْبِ غَيْرُ سُؤْلِهَا
الْأَرْضُ، سُورِيَا، أَحِبُّ رُبُوعَهَا عِنْدِي، وَ لِبْنَانَ أَعَزُّ جِبَالِهَا
وَ النَّاسُ أَكْرَمُهُمْ عَلَى عَشِيرِهَا رَوْحِي الْفِدَاءُ لِرَهْطِهَا وَ لِآلِهَا!
تَشْتَاقُ عَيْنِي قَبْلَ يَغْمِضُهَا الرَّدَى لَوْ أَنَّهَا اِكْتَحَلَتْ وَ لَوْ بِرِمَالِهَا»

(همان، ج ۳: ۵۸۶).

ابو ماضی در جایی از عشق خود به وطن به آتش پنهان در زیر خاکستر تعبیر می نماید و در جایی دیگر بیان می دارد که لذت واقعی فقط در وطن است. ابو ماضی در اشعار خویش از کسانی سخن می گوید که ترک وطن نموده و گمان کردند که در غربت، شرایط زندگی بهتر خواهد بود، ولی بدون اینکه به هدف خود برسند در ورطه سرگردانی افتاده و فقط خاطرات دوران کودکی مونس آن ها گشت. وی خطاب به دوستان خود بیان می دارد که: در روز جدایی دردهایتان را پنهان کردید، ولی بدتر از درد جدایی، جهنم (دیار غربت) است؛ دوستانی که در اطرافتان گریستند ولی شما گریه نکردید؛ دستانی که با وطن و خانواده خداحافظی کردند و آرزوهایی که در پس دریاها تسلیم شدند. آن سرزمین بر رؤیاهایشان تنگ آمد و به همین دلیل دنیای وسیع تری را برگزیدید تا به آرزوهایتان برسید ولی هیچ توشه ای برنگرفتید مگر دوران کودکی که اکنون آن هم آتش گرفته و نابود شده است.

«يَوْمُ الْفِرَاقِ كَظَمْتُمْ أَلَامَكُمْ	وَ أَخْفُ مِنْ أَلَمِ الْفِرَاقِ جَهَنَّمَ
وَبَكَى الْأَحْيَةَ حَوْلَكُمْ وَ جُفُونَكُمْ	تَعْصَى الْبُكَاءُ حُزْنَ الْجَبَائِرِ أَبْكُمْ
أَيْدٍ تُودَعُ مَوْطِنًا وَ عَشِيرَةً	وَ مَطَامِيحُ خَلْفَ الْبِحَارِ تَسَلَّمُ
ضَاقَتْ عَلَى أَحْلَامِهِمْ تِلْكَ الْفُرَى	فَاخْتَرْتُمُ الدُّنْيَا الْوَسَّاعَ لِتَحْلِمُوا
وَ غَزَوْتُمْ الْأَفَاقَ لَا زَادَ لَكُمْ	إِلَّا الصَّبَا الْمُتَوَتَّبُ الْمُتَضَرَّمُ»

(همان، ج ۳: ۶۱۵).

وی سپس آنان را که با تصور زندگی بهتر در ناوطن مسکن گزیدند، خطاب قرار می دهد و معتقد است: آن ها در خیال باطل خود بر این باورند که در آن سوی دریاها وسایل رفاه و آسایش آن ها فراهم است و از این امر به مروریدی پنهان یاد کرده که قرار است توسط آن ها پیدا شده و از آن بهره برند:

«تَتَخَيَّلُونَ الْبَحْرَ شُقًّا لِتَعْبُرُوا	وَ انْدَاحَ بَيْنَ الشَّاطِئِينَ لِتَسْلِمُوا
وَ الدَّرُّ مَخْبُوءٌ لَكُمْ فِي قَاعَةٍ	كَيْ تَخْرُجُوهُ وَ تَغْنَمُوا مَا شِئْتُمْ»

(همان، ج ۳: ۶۱۶-۶۱۵).

چنانچه نمایان است شاعر کسانی را که به طمع زندگی بهتر از وطن خود مهاجرت کردند ولی هرگز به آرزوهایشان نرسیدند، به باد انتقاد می گیرد و بیان می دارد که فقط خاطرات دوران کودکی در وطن چراغ راهشان گشته است. سپس بیان می دارد که آن‌ها مهاجرت (بخاطر پول) را راه خوشبختی و آسایش تصور کردند، در صورتی که سخت در اشتباهند. در واقع این دید شاعر به وطن نیز به نوعی از احساس سرخوردگی وی در دوری از وطن و عشق به بازگشت به آن سرچشمه می گیرد. نمونه این گونه اشعار در دیوان ابو ماضی فراوان است و بسامد بسیار بالایی را به خود اختصاص داده و برای پرهیز از طولانی شدن سخن به همین مقدار بسنده می نمایم.

۱-۲. ایستادن بر اطلال

ابو ماضی اطلال و ویرانه های منزل محبوب را در واقع به عنوانی نمادی از وطنی که زمانی آباد بود و اکنون ویران شده و دیگر از آن شادابی و سرسبزی در آن خبری نیست، به کار می برد. وی در این بخش از اشعار خود به همان شیوه شاعران جاهلی در ایستادن بر اطلال عمل نموده است؛ شاعر با دیدن خانه‌ها از خود سؤال می کند که: چه چیزی باعث ویرانی این خانه‌ها شده؟ ملخ‌ها به تمامی مناطق آن یورش بردند و چونان باد شمال که ابرها را می پراکند، آن را از بین بردند:

«لله كَيْفَ تَبَدَّلَتْ آيَاتُهَا مَنْ كَانَ يَحْسِبُ أَنَهَا تَبَدَّلَتْ؟
زَحَفَ الْجَرَادُ بِقَضِّهِ وَقَضِيضِهِ سَيرَ الْغَمَامِ إِذَا زَفَتَهُ الشَّمَالُ»
(همان، ج ۳: ۵۵۷).

در باور شاعر نمی گنجد که مردمان وطن مُرده و یا از آنجا کوچ کرده باشند. وی این سؤال را مطرح می کند که چه بر سر آن‌ها آمده؟ اسیر گشته یا کشته شده‌اند؟ تمامی این تصورات فقط در ذهن او می گنجد. عبور باد صبا نیز بر ویران بودن وطن و منتشر شدن عطر مرگ در جای جای آن دلالت دارد:

«لَمَنْ الدِّيَارُ تُنَوِّحُ فِيهَا الشَّمَالُ مَا مَاتَ أَهْلُهَا وَلَمْ يَتَرَخَّلُوا
مَاذَا عَرَاهَا، مَا دَهَا سُكَّانُهَا يَا لَيْتَ شِعْرِي كُتِلُوا أَمْ قُتِلُوا؟»

مَثَلْتُهَا فَتَمَثَّلَتْ فِي خَاطِرِي دِمْنًا لِغَيْرِ الْفِكْرِ لَا تَمَثَّلُ
تَمْشِي الصَّبَا مِنْهَا بِرَسْمِ دَارِسٍ لَا رَكِزَ فِيهِ كَأَنَّهَا هِيَ هَوَجَلُ»

(همان، ج ۳: ۵۵۶).

شاعر در خیالات خویش سری به وطن می زند و جویای حال ساکنان آن می شود؛ ولی با ویرانه‌هایی روبرو می گردد و به همان نشانه‌ها بسنده می کند. چشمان وی نظاره‌گر تصاویر پرندگان است و از این طریق به آوازشان گوش فرا می دهد و اندوه تمامی وجودش را دربرمی گیرد. در همه حال چه فقر و چه بی‌نیازی، آن را دوست دارد و با همین خیال آرامش می یابد:

«تلكَ المَنَازِلُ... كَيْفَ حَالُ مُقِيمِهَا إِنَّا قَنَعْنَا بَعْدَهَا... بِرُسُومِهَا
تَمْشِي عَلَى صُورِ الطُّيُورِ لِحَاظِنَا نَشْوِي، كَمَنْ يُصْغِي إِلَيَّ تَرْنِيمِهَا
نَشْتَأُقُّهَا، فِي بُؤْسِنَا وَنَعِيمِنَا وَنُحِيْهَا، فِي بُؤْسِهَا وَنَعِيمِهَا»

(همان، ج ۳: ۶۳۷).

ایستادن بر اطلال شیوه شاعران جاهلی است. ابو ماضی این کار را با تقلید از آن‌ها ولی در راستای بیان دل‌گفته‌های دردناک خود انجام می دهد و بر وطن خود که تمامی آثار حیات در آن از بین رفته و مردمانش که یا مرده‌اند یا از آن کوچ کرده‌اند و یا کشته یا اسیر گشته‌اند، ناله سر می دهد. وی از احوال مردمانش می پرسد، ولی فقط با ویرانه‌هایی خالی از سکنه روبرو می شود. با این وجود او عاشق وطن است و در حالت آبادانی و ویرانی، بدان عشق می ورزد. در این ابیات، ردپای آرکائیسیم (باستان گرایی) که خود از نمودهای غم غربت در شعر شاعران معاصر است، به وضوح دیده می شود.

۲. غربت زمانی

حس غربت، فقط محدوده مکانی را در بر نمی گیرد؛ گاهی انسان در زمان خود احساس غربت و تنهایی می کند و تلاش دارد تا خود را در ظرفی زمانی غیر از زمان حاضر تصوّر نماید. در این صورت وی به فراری رو به جلو یا رو به عقب دست زده و به مدینه

فاضله یا دوران کودکی خود می‌گریزد. غربت زمانی در دیوان ابو ماضی در فراق از دوستان و آرزوی بازگشت به دوران کودکی نمود می‌یابد.

۲-۱. فراق از دوستان

ابو ماضی با استفاده از «تشخیص» و به شیوه شاعران جاهلی، به صحبت با خرابه‌های منزل محبوب پرداخته و دوران خوش گذشته را یاد می‌کند:

«يَا رُسُومًا قَدْ هَيَّجَتْ أَشْوَاقِي طَال، لَوْ تَعَلَّمِينَ، عَهْدَ الْفِرَاقِ
أَيْنَ تِلْكَ الْكُؤُوسُ، أَيْنَ السَّاقِي؟ أَيْنَ تِلْكَ الْأَيَّامُ، أَيْنَ رِفَاقِي؟»
(همان، ج ۲: ۲۶۴).

او زمان فراق و جدایی از دوستان خود را به تصویر می‌کشد و از آن‌ها می‌خواهد که اندوهگین نباشند؛ چراکه باعث گریه شاعر نیز می‌شود. وی از فراق می‌ترسد و به امید وصال زنده است و از دوستان خویش صبر و شکیبایی طلب می‌کند به امید روزی که به وطن بازگردد و آسایش و آرامش هم به وطن برگردد.

«أُزِفَ الرَّحِيلُ وَحَانَ أَنْ تَتَفَرَّقَا فَأَلَى اللَّقَا يَا صَاحِبِيَّ إِلَى اللَّقَا
إِنْ تَبَكَّيَا فَلَقَدْ بَكَيْتُ مِنَ الْأَسَى حَتَّى لَكِدْتُ بِأَدْمُعِي أَنْ أَعْرِقَا
مَا زِلْتُ أَخْشَى الْبَيْنَ قَبْلَ وَقُوعِهِ حَتَّى غَدَوْتُ وَ لَيْسَ لِي أَنْ أَفْرَقَا
يَوْمُ النَّوَى، لِلَّهِ مَا أَقْسَى النَّوَى لَوْلَا النَّوَى مَا أَبْغَضْتَ نَفْسِي الْبَقَا»
(همان، ج ۳: ۵۱۰).

شاعر بر روزگار گذشته خود که با دوستان خود در خوشی و لذت بوده، ناله سر می‌دهد. او دوستانش را به شکیبایی فرامی‌خواند و به امید وصال زنده است. در واقع یادآوری روزگار خوش گذشته و زمان انس با دوستان، فراری است از شاعر به گذشته. شاعر از زمان حاضر خود فرار کرده و چون در این زمان احساس غربت و تنهایی می‌نماید، به گذشته‌های دور و زمانی که با دوستان خود شاد بود، می‌گریزد.

۲-۲. بازگشت به دوران کودکی

خاطرات دوران کودکی، همواره در ضمیر آدمی جایگاهی ویژه دارد و انسان به بهانه‌های مختلف میل دارد دفتر گذشته را ورق بزند و به روزهای کودکی خود بازگردد. شاعران و ادیبان هم از جمله کسانی هستند که از این مضمون، برای آفرینش تابلوهای زیبای شعری بهره می‌برند و روزهای خوش کودکی را لحظه‌های به یادماندنی برای اشعار خود قرار می‌دهند (معروف و نعمتی، ۱۳۹۲: ۱۸۵). ابوماضی در جستجوی دوران کودکی خویش در تصوراتش غرق می‌شود و از آن دوران به خوابی زودگذر تعبیر می‌کند که فقط خیالی مبهم از آن در ذهن او باقی مانده:

«يَا لَيْتَ شِعْرِي، أَيْنَ عَهْدُ الصَّبَا
وَأَيْنَ أَحْلَامُ الْفَتَى الْأَمْرَدِ
وَلَيْ وَوَلَّتْ كَخِيَالِ الْكُورَى
يُلُوحُ فِي الذَّهْنِ وَلَمْ يُوجَدِ»
(ابو ماضی، الديوان، ج ۲: ۲۸۲).

شاعر آرزوی بازگشت دوباره دوران کودکی و جوانی و روزهای شادی خود را دارد؛ دوره‌ای گذرا که جای خود را به اندوهی ماندگار داده. او اشتیاق خود به دوران کودکی را به شوق شتری تشنه به نوشیدن آب مانند می‌کند:

«يَا لَيْتَمَا رَجَعَ الزَّمَانُ الْأَوَّلُ
عَهْدُ تَرَحُّلِ الْبِشَاشَةِ إِذْ مَضَى
زَمَنُ الشَّبَابِ الضَّاحِكِ الْمُتَهَلِّلِ
أَشْتَاقُ عَصْرَكَ، يَا شَبِيبَةَ، مِثْلَمَا
وَأَتَى الْأَسَى فَأَقَامَ لَنَا يَتَرَحَّلُ
يَشْتَاقُ لِلْمَاءِ النَّمِيرِ الْأَبْلُ»
(همان، ج ۳: ۵۴۹).

چنانچه واضح است ابو ماضی یاد دوران از دست رفته کودکی و جوانی را در ذهن خویش زنده نگاه داشته و آرزوی بازگشت به آن را دارد.

۳. غربت اجتماعی

«منظور از غربت اجتماعی، جدایی انسان از جامعه، دیگران و ارزش‌ها و رسوم حاکم بر جامعه و یا دوری از نظام سیاسی است. این امر به نوبه خود باعث به وجود آمدن احساس

درد روحی و حسرت و دوری و یا بدبینی و ناامیدی شده و به تبع آن باعث به وجود آمدن احساس نفرت و انقلاب و سرکشی می‌گردد» (سلامی، ۲۰۰۰: ۱۵۱). غربت اجتماعی در واقع احساس جدایی و عدم تعلق به جامعه و در بسیاری از اوقات حالتی از عدم درک ارزش‌ها و تقالید حاکم بر جامعه است؛ برانگیختن احساس تنهایی و جدایی از دیگران که ممکن است به انکار ارزش‌ها و ترک الگوهای بینجامد که مردم جامعه با تمام تلاش خود سعی در حفظ آن دارند. در حقیقت وقتی ارزش‌های جامعه برای فردی تبدیل به ضد ارزش گردد، آن شخص خود را در جامعه غریب و به دور از مردم احساس می‌کند و در اینجاست که فرد دچار احساس تلخ سرخوردگی و دوری از جامعه می‌شود. این مسأله‌ای است که برای ابو ماضی نیز اتفاق افتاده است.

شاعر، گریزی به موضوع از بین رفتن ارزش‌ها در جامعه دارد؛ او که جز تنفر از این دنیا چیزی دیگر به دست نیاورده، هم عصیان خود را انسان‌هایی خودخواه که وجدانشان مرده و مانند طناب پوسیده در اعتقاداتشان ضعیف و ناتوانند، می‌داند؛ آنان برای مادیات تملق‌گویی و چاپلوسی می‌کنند و سر فرو می‌آورند:

«مَا سَاءَ نَفْسِي مِنَ الدُّنْيَا سِوَى نَفَرٍ لَا خَيْرَ فِيهِمْ وَ لَكِن شَرَّهُ عَمَمٌ
مَاتَتْ ضَمَائِرُهُمْ فِيهِمْ أَنَانِيَةٌ فَلَيْسَ تُشْرُ حَتَّى تُنْشَرُ الرَّمَمُ
سَاءَتْ خَلَاتِقُهُمْ أَوْ لَا خَلَقَ لَهُمْ إِلَّا الشَّرَاهَةُ وَالْإِيثَارُ وَ التَّهَمُ
إِذَا رَأَوْا صُورَةَ الدِّينَارِ بَارِزَةً خَرُّوا سَجُوداً إِلَى الْأَذْقَانِ كُلُّهُمْ»

(ابو ماضی، الدیوان، ج ۳: ۶۲۴).

غربت اجتماعی ابو ماضی باعث شده تا وی مردم را چونان حیوانات وحشی بداند، افرادی که شر و بدی در وجود آن‌ها نهاده شده و هیچ یک از صفت‌های نیک انسانی در میان آن‌ها یافت نمی‌شود. این ابیات به وضوح نشان از غربت اجتماعی شاعر و گریزان بودن وی از محیط اجتماعی و جامعه خود دارد:

«و الْمَرْءُ وَ حَشٌّ فَإِنْ تَرَقَّى أَصْبَحَ شَرًّا مِنَ الْوُحُوشِ
فَالشَّرُّ فِي النَّاسِ كَانَ خَلْقاً وَ أَيْ طَيِّبِ بَغِيَرِ رِيَشِ؟

مَا قَامَ فِيهِمْ أَخُو وَفَاءٍ يَحْفَظُ عَهْدًا وَ لَا رَحِيمُ
فَكُلُّ مُسْتَضْعَفٍ مُرَائِي وَ كُلُّ ذِي قُوَّةٍ غَشُومٌ!»

(همان، ج ۳: ۶۳۴).

او نسبت به مسائل اجتماعی و حتی اقتصادی جامعه خویش آزرده‌گی خاطر دارد؛ از دید شاعر، ارزش‌ها از بین رفته‌اند و هدایت جای خود را به ضلالت داده است. انسان‌های شرور، خوی حیوان وحشی دارند، ایمان و مهربانی از جامعه رخ بریسته و قدرتمندان ستمگر و ضعیفان ریاکار شده‌اند. بی‌عدالتی در جامعه شایع شده و ارزش‌ها جای خود را به ضدارزش داده است. بدین سان ابو ماضی در جامعه، خود را فردی تنها و در میان انسان‌هایی می‌یابد که از انسانیت فقط ظاهر آن را حفظ کرده‌اند و این امر منجر به غربت اجتماعی شاعر گردیده است.

۴. غربت روحی

«غربت روحی، حالتی است که در آن انسان به نوعی از علم و محیط پیرامون خود جدا شده و به دنیایی که ساخته خودش است پناه می‌برد» (محمد راضی، ۱۹۹۹: ۴۵). در واقع غربت روحی، مقدمه‌ای برای تمامی انواع غربت به شمار می‌آید و به همین خاطر آن را مقدمه‌ای برای ورود شاعر به دنیای نوستالژیک خود برشمرده‌اند و بر همین اساس ردپای آن را در سایر مقوله‌های نوستالژیک شاعر نیز می‌توان یافت. ابو ماضی در ابیات زیر به صورت مستقیم به غربت روحی خود در مغرب زمین اشاره نموده و روح خود را متعلق به شرق و وابسته به آن می‌داند. زبان فولاد و آهن، زبان شرقی شاعر را در خود فروبرده و این امر برای شاعر غیر قابل تحمل است؛ به همین خاطر با وجود آنکه در مغرب زندگی می‌کند، روحش در شرق است:

«أَيُّهَا السَّائِلُ عَنِّي مَنْ أَنَا أَنَا كَالشَّمْسِ إِلَى الشَّرْقِ إِتِّسَابِي
لُغَةُ الْفُؤَادِ هَاضَتْ لُغَتِي لَا يَعِيشُ الشَّدُو فِي بَحْرِ إِصْطِخَابِ
لَسْتُ أَشْكُو إِنْ شَكََا غَيْرِي النَّوَى غُرْبَةُ الْأَجْسَامِ لَيْسَتْ بِإِغْتِرَابِ

أَنَا فِي نِيُورِكِ بِالْجِسْمِ وَ بِالرُّوحِ فِي الشَّرْقِ عَلَي تِلْكَ الْهَضَابِ
(همان، ج ۱: ۱۵۵).

شاعر روح و جسم خود را متعلق به مشرق زمین می‌داند و به همین علت خود را مغرب زمین چون آواره‌ای سرگردان و دور از منزل می‌بیند.

۵. غربت عاطفی (دوری از معشوق و تداعی خاطرات با سلمی و هند)

غربت عاطفی شاعر در دوری وی از معشوق نمود می‌یابد. شاعر با استفاده از معشوقه‌هایی نمادین (سلمی و هند) که همان معشوقه‌های شاعران عصر جاهلی هستند، عمق غربت عاطفی خود را به وطن عربی و اصل و ریشه خود به نمایش می‌گذارد. این نوع غربت ارتباطی تنگاتنگ و عمیق با غربت روحی شاعر دارد. ابو ماضی از عمق جان معشوقه خویش را صدا زده و او را به یاد رؤیاهای کودکی می‌اندازد و دروان غمگین میانسالی را برایش ترسیم می‌کند. همان خاطراتی که از گذشته در وطن هستند، در ذهن سلمی تداعی پیدا می‌کنند ولی شاعر قادر به تصور آن‌ها نیست. همان خاطراتی که از سلمی سخن می‌گویند:

«أَرَأَيْتِ أَحْلَامَ الطُّفُولَةِ تَخْتَفِي خَلْفَ
أَمْ أَبْصَرْتَ عَيْنَاكِ أَشْبَاحَ الْكُهُولَةِ فِي
أَمْ خَفْتِ أَنْ يَأْتِيَ الدُّجَى الْجَانِي وَ لَا
أَنَا لَا أَرَى مَا تُلْمِحِينَ مِنَ الْمَشَاهِدِ
أَظْلَالُهُمَا فِي نَاطِرِيكَ تَنْبِيهُنِي يَا سَلْمَى عَلَيكَ»

(همان، ج ۳: ۷۶۴).

شاعر در دوران کودکی با سلمی خاطراتی دارد. خاطراتی که با گذر زمان هم فراموش نمی‌شوند و روزگار کنونی برای او همچون شب تاریک می‌باشد. ابو ماضی از شب‌های دیدار با معشوقه (هند/ وطن) سخن می‌گوید؛ شب‌های شور و شیدایی، شب‌های هم صحبتی و یکدلی و شب‌های عشق و محبت:

«لِيَالِي لَا هِنْدُ تُصَدِّقُ وَأَشْيَاءُ
وَلَا هِيَ تَخْشَى أَنْ أَصَدِّقَ وَأَشْيَاءُ
وَيَا طَالَمَا بَتْنَا وَ لَا تَالِثَ لَنَا
سَوَى الرَّاحِ نُدْنِيهَا فَتُدْنِي الْأَمَانِيَا»

وَ دَارَ حَدِيثِ الْحُبِّ بَيْنِي وَ بَيْنَهَا فَطَوْرًا مُنَاجَاةً وَ طَوْرًا تَشَاكِيًا»

(همان، ج ۳: ۸۱۵).

شاعر در این ابیات، اندوه خود را از فراق هند به تصویر می کشد. این فراق آرامش را از او گرفته و میان او و هند مانعی است که باد هم آنرا از بین نمی برد. او ترس دارد که روزگار عامل جدایی باشد و ترس از عدم دیدار با هند (وطن). دلی دارد اندوهگین که آرامش ندارد و چشمی دارد بی خواب:

«وَ كَيْفَ إِرْتِيَاحِي بَعْدَ هِنْدٍ وَ بَيْنَنَا مَهَامُهُ لَا تَلْقَى بِهَا الرِّيحُ هَادِيًا؟
لَقَدْ كُنْتُ أَخْشَى أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَنَا فَأَصْبَحْتُ أَخْشَى الْيَوْمَ أَنْ لَا تَلَاقِيَا
فِيَا مَنْ لِقَلْبٍ لَا تَنَامُ هُمُومُهُ وَ يَا مَنْ لِعَيْنٍ لَا تَنَامُ اللَّيَالِيَا»

(همان، ج ۳: ۸۱۴).

در واقع ابو ماضی در این ابیات، میان دوری از وطن و دوری از معشوقی ارتباطی ناگسستنی ایجاد می کند؛ معشوق / وطن، زمانی همدم و همراز شاعر بود، ولی اکنون تمامی وجود شاعر را ترسی مرگبار از ندیدن دوباره معشوق / وطن در بر گرفته و عاطفه شاعر را دستخوش هیجانات روحی نموده است.

۶. غربت سیاسی

بخش پایانی به غربت سیاسی اختصاص دارد، غربت سیاسی زمانی رخ می دهد که شاعر از شرایط سیاسی حاکم بر جامعه خود ناراضی باشد و یا توسط نظام سیاسی موجود، کنار زده شده باشد (ر.ک: یداللهی و اصلانی، ۱۳۹۲: ۳۱۸). غربت سیاسی در شعر ابو ماضی در مضامین مختلفی مانند: مصیبت های وطن، استعمار، جنگ و نتایج شوم آن و استبداد داخلی، نمود می یابد.

۶-۱. مصیبت های وطن عربی

مصیبت های وطن، خواب را از چشمان شاعر ربوده و خود را ملامت می کند از اینکه بنشیند و ببیند وطنش در خطر و سختی و مصیبت است. آرزو می کند که هیچگاه شر و

بدی بیگانگان و دشمنان، کشورش را فرانگیرد. وی از سر دلسوزی نسبت به وطن، لباس سیاه به تن کرده و اگر نیاز باشد لباس تیره‌تری نیز خواهد پوشید:

«أَرْقُدُ وَالْخُطُوبُ تَطُوفُ حَوْلِي وَأَقْعُدُ بَعْدَمَا التَّقْلَانِ قَامَا
وَيَشْقَى مَوْطِنِي وَأَنَامُ عَنْهُ إِذَا مَنْ يَدْفَعُ الْخَطَرَ الْجِسَامَا؟
بِلَادِي! لَا عَرَا شَرَّ بِلَادِي وَلَا بَلِغَ الْعِدَى مِنْهَا مَرَامَا
لَبِسْتُ اللَّيْلَ إِشْفَاقًا عَلَيْهَا وَإِنْ شَاءَتْ لَبِسْتُ لَهَا الْقَتَامَا»

(ابو ماضی، الدیوان، ج ۳: ۶۶۴).

ابو ماضی دیدگاه خود را در این زمینه فقط معطوف به وطن خود نمی‌نماید؛ شاعر با نگاهی کلی و فراگیر به تمامی سرزمین‌های عربی به عنوان وطن خود می‌نگرد و این امر در اشعاری که وی در مورد اشغال فلسطین (همان: ۶۳۹) و نیز اوضاع نابه‌سامان سوریه و سایر سرزمین‌های عربی سروده (همان: ۷۲۸) بخوبی مشخص است.

۶-۲. استعمار

ابو ماضی از حضور استعمارگران در سرزمین‌های عربی به شدت در عذاب است؛ به ویژه که می‌بیند این استعمارگران به تدریج تبدیل به مالکان سرزمین‌های عربی گشته و قوم عرب را به ساکنان درجه دو و افرادی بیگانه بدل نموده که یا در زندان معدوم گشته و یا به غل و زنجیر کشیده شده‌اند. برای ابو ماضی این شرایط از هندوانهٔ ابو جهل و هر سمی، تلخ‌تر و دردناک‌تر است:

«أَمْسَى الدَّخِيلُ كَأَنَّهُ رَبُّ الْحِمَى وَابْنُ الْبِلَادِ كَأَنَّهُ مُتَطَفِّلُ
يَقْضِي، فَهَذَا فِي السُّجُونِ مُغَيَّبٌ رَهْنٌ، وَهَذَا بِالْحَدِيدِ مُكَبَّلُ
حَالٌ أَشَدُّ عَلَى النَّفْسِ مِنَ الرَّدَى الصَّابُ شُهْدٌ عِنْدَهَا وَالْحَنْظَلُ»

(همان، ج ۳: ۵۵۸).

شاعر در اینجا نیز نگرشی فرا کشوری داشته و تمامی سرزمین‌های عربی را وطن خود می‌داند و از وجود استعمار در آن‌ها ابراز نگرانی می‌کند. ابو ماضی به سرزمین فلسطین و استعمارگری یهود در آن می‌پردازد و با بهره گرفتن از استفهام انکاری، قرار گرفتن

سرزمینی را که مهد شجاعت و دلیری است در زیر استعمار یهود، امری غیر ممکن و نا معقول می‌داند:

«يُرِيدُ الْيَهُودُ بِأَنْ يَصْلُبُوهَا وَ تَأْتِي فِلَسْطِينَ أَنْ تُذْعِنَا
وَ تَأْتِي الْمُرُوءَةُ فِي أَهْلِهَا وَ تَأْتِي السُّيُوفُ، وَ تَأْتِي الْفَنَّا
أَرْضُ الْخِيَالِ وَ آيَاتِهِ وَ ذَاتُ الْجَلَالِ، وَ ذَاتُ السَّنَا
تَصِيرُ لِعَوْنِهِمْ مَسْرَحاً وَ تَعْدُو لِشَذَائِهِمْ مَكْمَلاً؟»

(همان، ج ۳: ۷۳۹).

ابو ماضی در جای جای دیوان خود به استعمار موجود در سرزمین‌های عربی اشاره می‌نماید، وی در جایی (همان، ج ۱: ۱۰۳ - ۱۰۲) قوم عرب را به قوم حضرت موسی (ع) تشبیه می‌کند که بواسطه وجود استعمار در سرزمینشان، در دنیا سرگردان و حیران گشته‌اند:

«نَحْنُ فِي الْأَرْضِ تَائِهُونَ كَأَنَّا قَوْمُ مُوسَى فِي اللَّيْلَةِ اللَّيْلَاءِ.»

در جایی دیگر نیز همزمان به ظلم و ستم دولت عثمانی و در ادامه آن نیز به ظلم یهود

بر قوم عرب اشاره می‌نماید:

«مَا كَفَتْنَا مَظَالِمَ التُّرْكِ حَتَّى زَحَفُوا كَالْجَرَادِ أَوْ كَالْوَبَاءِ.»

(همان، ج ۱: ۱۰۳).

ابو ماضی در این ابیات از بی‌تفاوتی مردم نسبت به وضعیت سرزمین‌های عربی شکایت کرده و تلاش دارد تا مردم را به نهضتی فراگیر برای بازسازی عزت و افتخار گذشته دعوت نماید. در اینگونه ابیات، جدای از اغتراب سیاسی، نشانه‌های غربت روحی و عاطفی شاعر نیز نمایان است.

۳-۶. جنگ داخلی و نتایج شوم آن

شاعر از جنگی سخن می‌گوید که عاملش خود مردم هستند؛ جنگی که طفل شیرخواره را پیر می‌کند و شرق و غرب را تحت تأثیر خود قرار داده. او بیان می‌دارد که از این جنگ همه آسیب دیده‌اند مگر سه گروه: انسانهای گرگ صفت و کرکس صفت و باز

صفت. او بر پدرانی ناله سر می دهد که آواره شده اند و بر جوانانی که زمین خورده و خوار و زبون گشته اند:

«مَا زَالَ حَتَّى هَاجَهَا مَنْ هَاجَهَا حَرِبًا يَشِيبُ لَهَا الرِّضِيعُ الْمُحُولُ
شَقِيَّ الْجَمِيعُ بِهَا وَعَزَّ ثَلَاثَةٌ ذَيْبُ الْفِلاةِ وَنَسْرَهَا وَالأَجْدَلُ
لَهْفِي عَلَى الآبَاءِ كَيْفَ تَطْوَحُوا لَهْفِي عَلَى الشُّبَّانِ كَيْفَ تَجْنَدُوا»

(همان، ج ۳: ۵۵۹).

دل شاعر دردناک و غمگین و چشمش اشکبار است. او به یاد جنگ و پیامدهای آن می افتد. درد شاعر نه فقط از جنگ، بلکه از نادانی مردمی است که با برپا کردن جنگ به خود ستم می نمایند و از جایگاه والای خود می کاهند:

«ذَكَرْتُ الحُرُوبَ وَوَيْلَاتِهَا وَمَا صَنَعَ السَّيْفُ وَالْمِدْفَعُ
وَكَيفَ تَجُورُ عَلَى ذَاتِهَا شُعُوبٌ لَهَا الرُّبَّةُ الأَرْفَعُ»

(همان، ج ۲: ۲۷۵-۲۷۴).

شاعر با مشاهده جنگ و آثار ویرانگر آن، در غم و اندوه خود فرو می رود. وی در اشعار خود درباره جنگ در کنار غربت سیاسی، هم دچار غربت عاطفی است و هم به دوران خوش گذشته و زمان آرامش و امنیت پیشین باز می گردد.

۶-۴. استبداد داخلی

ابو ماضی با نگاهی بدبینانه و سخت گیر به حوادث سیاسی جامعه خود می نگرد؛ حاکمان جامعه از دیدگاه ابو ماضی ظالمند و مردم هم در مقابله با آن ها، ناتوان و نادان. جامعه ای که تبعیض و بی عدالتی در آن موج می زند. «مصر» و «عراق» به اشغال در آمده و بزودی «جَلَّق» هم به همین سرنوشت دچار خواهد شد. ابو ماضی از وطنی سخن می گوید که آزادگان در آن در تنگنا هستند. جهالت و گمراهی در آن فراگیر شده و علم و دانایی از بین رفته. حال مردم به گونه ای است که دل سنگ را آب می کند. مردمانی ضعیف و شکست خورده و متفرق؛ علت این امر نیز از نظرگاه شاعر چیزی جز استبداد داخلی و حکومت های نالایق نیست:

«وَطَّنُ يَضِيقُ الحُرُّ ذَرَعاً عِنْدَهُ وَ تَرَاهُ بِالْأحرَارِ ذَرَعاً أَضيقاً
مَشَّتِ الجَهَالَةُ فِيهِ تَسْحَبُ ذَيْلَهَا تِيهًا، وَ رَاحَ العِلْمُ يَمْشِي مُطْرِقًا
أَمْسَى وَ أَمْسَى أَهْلُهُ فِي حَالَةٍ لَوْ أَنَهَا تَعَرُّو الجَمَادَ لَأَشْفَقًا»

(همان، ج ۳: ۵۱۴).

شاعر در این ابیات فریاد دادخواهی سر می دهد و حکومتی که هیچ عدالتی در آن نیست و بیگانگان هر کاری دلشان بخواهد انجام می دهند را، به باد انتقاد می گیرد. او فریاد سر می دهد که ای مردم! بغداد در خطر است و مصر به اشغال درآمده و فردا دست طمع کاران به جلق هم خواهد رسید.

«وَ حُكُومَةٌ مَا إِن تَرْحِزَحَ أَحْمَقًا عَن رَاسِهَا حَتَّى تَوَلَّى أَحْنَقًا
رَاحَتُ تَنَاصِبِنَا العِدَاءَ كَأَنَّمَا جِنْنَا فَرِيًّا أَوْ رَكِبْنَا مُوبِقًا
وَ أَبَتِ سِوَى إِرْهَاقِنَا فَكَأَنَّمَا كُلُّ العَدَالَةِ عِنْدَهَا أَن نُرْهَقًا
بَغْدَادُ فِي خَطَرٍ وَ مِصرٌ رَهِينَةٌ وَ غَدًا تَنَالُ يَدُ المَطَامِعِ جَلَقًا»

(همان، ج ۳: ۵۱۵).

شاعر مسئولین جامعه خود را به باد انتقاد می گیرد که پیمان شکنی می کنند و هر ظلم و ستمی را در حق مردم روا می دارند. شاعر معتقد است که مثل این خیانت را حتی انسان‌های اولیه که با حیوانات هم‌نشین بودند نیز ندیده‌اند:

مَا بَالَهُمْ نَقَضُوا العُهُودَ جَهَارًا وَ تَعَمَّدُوا الإِيذَاءَ وَ الإِضْرَارًا؟
لَوْ لَعَمْرُ أَبِيكَ لَمْ يَرِ مِثْلَهُ التَّارِيخُ مُنذُ إِسْتِيقْرَأَ الأَخْبَارًا
وَ أَبَتِ سِوَى إِرْهَاقِنَا فَكَأَنَّمَا كُلُّ العَدَالَةِ عِنْدَهَا أَن نُرْهَقًا
وَ خِيَانَةٌ مَا جَاءَهَا القَوْمُ الأَلَى تَخَذُوا مَعَ الوَحْشِ القِفَارِ دِيَارًا

(همان، ج ۲: ۴۲۳).

چنانچه به نظر می رسد در جامعه‌ای که شاعر از آن سخن می گوید جهالت و نادانی فراگیر شده و بی‌عدالتی رواج پیدا کرده و حاکمان بر مردم ستم روا می دارند و پیمان شکنی می کنند. وی از این روی فریاد دادخواهی سر می دهد.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر به بررسی جلوه‌های نوستالژی در اشعار ابو ماضی اختصاص داشت. در این زمینه دو سؤال اصلی مطرح شد. در مورد سؤال نخست یعنی چگونگی ورود درون‌مایه‌های نوستالژیک به اشعار شاعر، باید گفت که: ترکیبی از عوامل درونی و بیرونی ابو ماضی را به این سمت سوق داده است. از حساسیت روحی و عاطفی شاعر گرفته تا غربت و دوری وی از وطن و شوق بازگشت به آن و حس میهن پرستی شاعر، همه باعث به وجود آمدن و رنگ گرفتن غم غربت و حس نوستالژیک در شاعر شده و اثر خود را به وضوح در اشعار وی بر جای گذاشته است. در مورد سؤال دوم یعنی بارقه‌های نوستالژیک در اشعار ابو ماضی نیز شاهد آن بودیم که جنبه‌های نوستالژیک شاعر طیف وسیعی را که شامل: غربت مکانی، زمانی، اجتماعی، روحی، عاطفی و سیاسی بود، در بر می‌گرفت. ابو ماضی در اشعار نوستالژیک خود، عاشق وطن است (غربت مکانی). هیچ جای دیگری برایش مانند وطنش نیست. او جزئی از وطن است و جانفش را فدای آن می‌کند. در «غربت زمانی»، شاعر را گریان از فراق دوستان خویش و روزهای خوش گذشته و خاطرات دوران کودکی می‌یابیم. شاعر با فرهنگ اجتماعی حاکم بر جامعه خود نیز در ستیز است (غربت اجتماعی). ارزش‌ها در جامعه او از بین رفته‌اند؛ خوبی و بدی جایشان با یکدیگر عوض شده و مردم نسبت به اوضاع جامعه بی تفاوت‌اند. شاعر روح خود را متعلق به مشرق زمین می‌داند (غربت روحی) و خود را در مغرب زمین تنها و بی‌کس می‌داند. به اعتقاد او غربت به معنای دوری از وطن نیست بلکه به معنای تنهایی است. در «غربت عاطفی»، ابو ماضی به یاد سال‌های خوشی که با «هند» و «سلمی» (نمادی از وطن) داشته، ناله سر می‌دهد و به یاد آن دوران حسرت می‌خورد و اشک می‌ریزد. همین امر باعث ورود وی به «غربتی سیاسی» می‌شود که در آن مصیبت‌های وطن دل او را به درد می‌آورد و خواب را از چشمانش می‌گیرد. او رهبران عرب را به اتحاد فرا می‌خواند و از اشغالگری یهودیان و بی‌تفاوتی مردم ناله سر می‌دهد و استبداد داخلی را عامل عقب ماندگی جامعه می‌داند. تمامی این مضامین را حس غربت شاعر به وی الهام کرده و به صورت بارقه‌های نوستالژیک در اشعار وی تبلور یافته است.

منابع و مأخذ

۱. آریانپور کاشانی، منوچهر. (۱۳۸۰). **فرهنگ پیشرو آریانپور** (از انگلیسی به فارسی). چاپ اول. تهران: جهان رایانه.
۲. ابوماضی، ایلیا. (بی تا). **الدیوان**. بیروت: دارالعودة.
۳. حطیط، کاظم. (۱۹۸۷م). **أعلام و رواد فی الادب العربی**. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
۴. روشنفکر، کبری و اسماعیلی، سجاد. (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر عبدالوهاب بیاتی و شفیع کدکنی». **پژوهش‌های ادبیات تطبیقی**. دوره ۲. شماره ۲. صص: ۵۵ - ۲۷.
۵. زمردیان، رضا. (۱۳۷۳). **فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی**. چاپ اول. مشهد: آستان قدس رضوی.
۶. سلامی، سیمره. (۲۰۰۰م). **الإغتراب فی الشعر العباسی القرن الرابع الهجری**. چاپ اول. دمشق: دار الینابیع.
۷. شریفیان، مهدی. (۱۳۸۶). «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری». **مجله ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان**. شماره ۸. صص: ۷۲ - ۵۱.
۸. الفاخوری، حنا. (۱۳۸۰). **الجامع فی تاریخ الادب العربی**. جلد ۲. چاپ سوم. قم: مشورات ذوی القربی.
۹. محمد راضی، جعفر. (۱۹۹۹م). **الإغتراب فی الشعر العراقی المعاصر مرحلة الرواد**. دمشق: اتحاد الکتاب العرب.
۱۰. معروف، یحیی و نعمتی، فاروق. (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی». **فصلنامه لسان مبین**. سال ۴. شماره ۱۱. صص: ۱۹۹ - ۱۸۰.
۱۱. معوش، سالم. (۱۹۹۷م). **ایلیا ابوماضی بین الشرق و الغرب فی رحلة التشرد و الفلسفة و الشاعریة**. بیروت: دارالمنازل.
۱۲. یداللهی، عباس و اصلانی، سردار. (۱۳۹۲). **الاغتراب فی شعر جمیل صدقی زهاوی و ناصر خسرو القبادیانی**. **نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان**. سال ۵. شماره ۹. صص: ۳۲۳ - ۳۰۱.

References

1. Abu Madi Elia (?). *Al-divan*. Beirut: Daral-Odeh.
2. Al-fakhori, Hana (2000). *Aljame fee Tarikh al-Adab al-Arai*. Second volume. Third edition. Qom: anshorat –e- Zave al-Ghorba.
3. Aryanpur Kashani, Manouchehr (2000). *The Aryanpur progressive English-persian Dictionary*. Tehran: Jahan –e- Rayaneh.
4. Hatit, Kazim (1987). *A'lam va Ravad fee al-Adab al-Arabi*. Beirut: Dar al-ketab al-lobnani.
5. Maroof, Yahya. Nemati, Farogh (2011). A comparative study of nostalgia in Badr Shaker Seiab's and Manouchehr Atashi's poems. *Lesan-on Mobeen*, 11, 180-190
6. Mohammad Razi, Jafar (1999). *Al-Ighterab Fee al-Sher al-Araghi al-Mo'aser Marhalat al rowad*. Damascus: Itihad al-Ketab al-Arab.
7. Roshanfekr, Kobra. Ismaeli, Sajjad (2014). Comparitive study of nostalgia in Abd-Al Wahhab Baiaty and Shafie Kadkani Poetry. *Comparative literature research*. 2, 27-55
8. Salami, Simereh (2000). *Al-Ighterab Fee al-She'r al-Abbasi al-Gharn al-Rabe al-Hejri*. Damascus: Dar al-Yanabi.
9. Salim, Mavash (1997). *Elia abu madi Bain al-Shargh and al-Gharb Fee Rehlat al-tasharrood Va al-Falsafa Va al-Shaeria*. Beirut: Da'r al-Manazel.
10. Sharifian, Mahdi (2006). Nostalgia process study in Sohrab Sepehri's Poems. *Lyrical literature reseaches*, 8, 51-72
11. Yadollahi, Abbas. Aslani, Sardar (2014). Al-Ighterab Fee Sher Jamil Sedghi Zahavi Va Naser Khosrow Ghobadiani. *Comparative Literature*. 9, 301-323
12. Zomorrodian, Reza (1994). *Dictionary of European Alien term in Persian*. Mashhad: Astan –e- Ghods Razavi.